

## تأیید و پارادوکس آن از دیدگاه همپل

mb.malekian@yahoo.com

محمدباقر ملکیان / سطح چهار حوزه علمیه قم

پذیرش: ۹۸/۰۲/۲۲

دریافت: ۹۷/۱۱/۲۵

### چکیده

یکی از مسائلی که از دیرزمان در منطق مطرح بوده، زمانی در معرفت‌شناسی مسئله شده و امروزه در فلسفه علم مطرح است، این مسئله است که چه ارتباطی بین مشاهدات پژوهشگران و قانون کلی تجربی وجود دارد. البته در هریک از این سه علم، به این مسئله از زاویه‌ای خاص نگاه شده و این مسئله با بیانی متفاوت ارائه شده است. در فلسفه علم، در پاسخ به این مسئله سه دیدگاه مطرح شده: یکی دیدگاه اثبات‌گرایی، دیگری ابطال‌گرایی و سومین دیدگاه، تأییدگرایی است. ما در این مقاله، ابتدا دو دیدگاه اثبات‌گرایی و ابطال‌گرایی را مروری می‌کنیم، آن‌گاه دیدگاه تأییدگرایی را به طور مفصل‌تر مطرح کرده، سپس پارادوکسی را که از این دیدگاه پدید آمده، بررسی می‌کنیم و در پایان نیز به چند راه‌حل برای رهایی از پارادوکس تأیید خواهیم پرداخت؛ چراکه اگر این پارادوکس حل نشود، مسئله ارتباط مشاهدات با کشف قانون علمی که براساس دو دیدگاه مقدم بر تأییدگرایی پاسخ پیدا نکرده بود، طبق دیدگاه تأییدگرایی هم بی‌پاسخ باقی می‌ماند.

**کلیدواژه‌ها:** مشاهده، قانون تجربی، اثبات‌گرایی، ابطال‌گرایی، تأییدگرایی، پارادوکس تأیید، همپل.

در فلسفه علم که به بررسی کار دانشمندان تجربی و تجزیه و تحلیل پشتوانه‌های تجربه پرداخته می‌شود، یکی از مسائل مهم این است که در هر رشته علم تجربی، دانشمند آن رشته به بررسی موارد خاص می‌پردازد تا با این بررسی‌ها، قانونی از قوانین طبیعت را کشف کند؛ ولی آیا بررسی موارد خاص و جزئی ضرورتاً اثبات قانون تجربی را افاده می‌کند یا بررسی موارد جزئی، نقشی دیگر درباره قوانین علمی دارد؟ در پاسخ به این مسئله، سه دیدگاه عمده و رقیب اظهار شده است: اثبات‌گرایی، ابطال‌گرایی و تأییدگرایی.

در این مقاله، قصد معرفی دیدگاه تأییدگرایی در فلسفه علم، مشکل مهم این دیدگاه و راه‌حل‌های مطرح برای این مشکل را داریم.

### ۱. زمینه پیدایش نظریه تأیید

یکی از مسائل فلسفه علم در باب روند شکل‌گیری یک پژوهش علمی تجربی آن است که چه ربط و نسبتی بین مشاهدات پژوهشگر و ادعای قانون کلی توسط او در پایان تحقیق وجود دارد.

نظریه‌ای که به لحاظ تاریخی قدمت بسیار دارد و تا قرن بیستم هم از مقبولیت زیادی برخوردار بود، نظریه‌ای است که به این اعتبار که براساس این دیدگاه، راه رسیدن به قانون کلی، استقرا موارد جزئی است، آن را به اسم «استقراگرایی» (inductivism) معرفی می‌کنند و به این اعتبار که با مشاهده چندین مورد جزئی، قضیه‌ای کلی اثبات می‌شود، آن را «اثبات‌گرایی» (verificationism) می‌خوانند. چون استقراگرایان بر این باورند که اگر دانشمندی با مشاهده یا آزمایش در چند مورد مشاهده کرد که آب در صد درجه حرارت به جوش می‌آید، برای او این قضیه کلی که «هر آبی / همه آب‌ها در صد درجه حرارت به جوش می‌آید / می‌آیند» اثبات می‌شود.

از آنجا که این ادعای استقراگرایان از زمان‌های بسیار دور مورد اشکال و مناقشه جدی قرار گرفت، به این صورت که «هیچ تعداد محدودی از شواهد نمی‌تواند فرضیه‌ای را که بیانگر قانون کلی است، اثبات کند» (همپل، ۱۹۶۵، ص ۴)، تلاش جدی استقراگرایان از ارسطو گرفته تا استقراگرایان متأخر این بوده که بتوانند به نحوی سیر از جزئیات و رسیدن به قضیه کلی را توجیه کنند.

ارسطو معتقد بود که با استقرای افراد یک نوع یا انواع یک جنس، شهودی مستقیم (direct intuition) نسبت به ذاتی یا ذاتیات اشیا حاصل می‌شود. بعد از آگاهی نسبت به ذاتی یا ذاتیات، قدرت تبیین برای دانشمند پیدا می‌شود چون اصل و اساس تبیین همین ذاتیات می‌باشند. از اصول تبیین‌کننده (explanatory principles) احکام مربوط به حوادث را به طریق قیاسی استنتاج می‌کنیم. روش پیشنهادی ارسطو در پژوهش علمی را روش استقرایی - قیاسی (inductive - deductive) می‌نامند (لازی، ۱۳۷۷، ص ۲-۱۲).

در جهان اسلام، متفکران مسلمان عموماً با دیده قبول به نظریه ارسطویی می‌نگریستند و آنان هم در مقام حل این مشکل معرفت‌شناختی چنین راهی ارائه کردند که پژوهش علمی صرفاً استقرا موارد جزئی نیست؛ اگرچه گام اول در پژوهش علمی تجربی همین بررسی جزئیات است، گام بعدی - که از اهمیت بالایی برخوردار است -

ضمیمه کردن کبرایی عقلی و کلی است. تا وقتی این کبرا به آن صغرا - که بررسی حکم جزئیات می‌باشد - ضمیمه نشود، شکاف بین قضایای شخصی و قضیه کلی پر نمی‌شود و مشکل معرفتی همچنان برقرار است.

در مورد اینکه آن کبرای کلی عقلی چه قضیه‌ای است، اقوال مختلفی در کلمات اندیشمندان مسلمان دیده می‌شود؛ ولی قول مشهور این است که آن کبرای عقلی این قضیه است که «لاتفاقی لا یکون اکثریاً و لا دائمیاً» (برای نمونه، ر.ک: ابن سینا، ۱۳۷۵ق، ص ۹۵ به بعد؛ ساوی، ۱۹۹۳، ص ۲۲۰ به بعد؛ غزالی، ۱۴۲۱ق، ص ۱۶۵ به بعد؛ بغدادی، ۱۳۷۳، ص ۲۱۴ به بعد؛ سهروردی، ۱۳۳۴، ص ۶۹ به بعد؛ قطب شیرازی، ۱۳۶۹، ص ۴۴۶). به کمک این مقدمه، ذاتی بودن رابطه بین شیء (مثلاً آب) با حکم خاص (مثلاً جوش آمدن در اثر حرارت صد درجه‌ای) معلوم شده و با ذاتی بودن - نه اتفاقی بودن - حکم هم کلیت پیدا می‌کند و هم یقینی و غیرقابل شک می‌شود. از همین جاست که در نظر اندیشمندان سنتی مسلمان، استقرای خالص فقط مفید ظن است، ولی تجربه - به اصطلاح خود اینها - که ترکیبی از استقرا و حکم عقل است، یقین‌آور است.

البته بعضی اندیشمندان مسلمان اشکالات جدی بر توجیه یقینی بودن تجربه - به اصطلاح خاص خود آنها - و راه‌حل مشکل معرفتی مورد بحث وارد کرده‌اند (برای نمونه، ر.ک: فخررازی، ۱۳۸۱، ص ۳۴۵ به بعد؛ همو، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۲۰۴ به بعد؛ صدر، ۱۴۰۲ق، ص ۱۱-۶۶؛ مصباح، ۱۴۰۵ق، ص ۳۸۲؛ همو، ۱۳۷۳، ص ۲۷۱)؛ از جمله اینکه کبرای کلی مذکور نه بدیهی و بی‌نیاز از اثبات است و نه ادله اثباتش غیرقابل خدشه است؛ لکن این اشکالات نتوانسته آن سخن مشهور را کاملاً از میدان به در کند.

در جهان غرب در قرون وسطا، به موازات تلاش اندیشمندان مسلمان، تلاش‌هایی برای معقول بودن یقین‌آور بودن پژوهش علمی شده است؛ از جمله گروستست (م ۱۲۵۳م) روشی پیشنهاد داد که به روش «توافق و اختلاف» شهرت یافت و براساس آن روش، علت یک حادثه شناسایی و بعداً براساس شناخت علت، حکم موارد مشاهده شده به همه موارد تسری داده می‌شود (کرومی، ۱۹۶۲، ص ۷۳). راجر بیکن (م ۱۲۹۴م) شاگرد گروستست نیز همین تلاش را کرد. بعدها فرانسویس بیکن (م ۱۶۱۶م) کتاب *ارغنون نو (Novum Orgqnum)* را نگاشت و در آن به روش ارسطویی نقدهایی وارد کرد، ولی او نیز معتقد بود که در پژوهش علمی باید از مشاهده جزئیات آغاز کرد، آن‌گاه به روابط تغییرناپذیر صعود نمود و از این رهگذر به روابط کلی‌تر رسید تا در آخر به روابط ذاتی اشیاء برسیم. شناخت این روابط ذاتی مجوز تعمیم در استقرا می‌شود. او برای شناخت روابط ذاتی و تفکیک آنها از روابط اتفاقی و تصادفی، «روش طرد» (method of exclusion) را پیشنهاد می‌داد (لازی، ۱۳۷۷، ص ۳۳ به بعد). ویلیام کامی (م ۱۳۴۹م) با مطرح کردن اصل «یکنواختی طبیعت» (uniformity of nature) خواست اساس پژوهش علمی را ارائه کرده باشد (بیکن، ۱۹۹۵، ص ۷۷-۵۳). تا این اصل مورد قبول نباشد استقرای چند مورد نمی‌تواند حکم کلی همه موارد را معلوم کند.

در میان اندیشمندان غربی هم کسانی نسبت به سخنان استقراگرایان اشکالات جدی مطرح کردند که شاید قوی‌ترین اشکالات از طرف هیوم (م ۱۷۷۶م) مطرح شده باشد.

با توجه به نقدهایی که بر استقراگرایی وارد شد، در قرن بیستم دیدگاه رقیبی پدید آمد که به «ابطال‌گرایی» موسوم است. ابطال‌گرایان منکر اثبات قضیه کلی براساس مشاهدات جزئی‌اند. چهره شاخص این دیدگاه، پوپر است. او قضایای کلی مطرح در علوم تجربی را حدس‌هایی (conjectures) می‌داند که دانشمندان بدان‌ها رسیده‌اند (ریز، ۱۹۹۶، ص ۳۳۶) - و کتاب مشهور وی *Conjectures and Refutations* است که به فارسی تحت عنوان *حدس‌ها و ابطال‌ها* ترجمه شده است - طبق نگرش او و سایر ابطال‌گرایان، مراجعه به جهان خارج و مشاهده جزئیات نه برای اثبات قضایای کلی است؛ چراکه جزئیات توان اثبات یک قضیه کلی را ندارند (پوپر، ۱۹۸۶، فصل ۲۱)، بلکه جزئیات فقط می‌توانند قضایای کلی را «ابطال» کنند. تا هنگامی که پژوهشگر به جزئی نقض‌کننده قضیه کلی برخورد نکرده باشد، آن قضیه کلی به عنوان فرضیه‌ای علمی مورد قبول است، اگرچه اثبات نشده است.

البته ابطال‌گرایی هم مورد مناقشاتی واقع شده است؛ از جمله همین در مقام نقد ابطال‌گرایی گفته است: «تمی‌توان فرضیه‌ای وجودی را که بیانگر وجود عنصر شیمیایی تا حال ناشناخته‌ای با اوصاف ویژه می‌باشد، با استناد به تعداد محدودی شاهد که این فرضیه را بر نمی‌تابند، ابطال و کذب آن را به طور قطعی اثبات نمود» (همپل، ۱۹۶۵، ص ۴).

پس از توجه به مناقشات جدی وارد بر اثبات‌گرایی استقراگرایان و نیز توجه به اشکالات ابطال‌گرایی، در میان اندیشمندان جدید خصوصاً در میان فلاسفه علم نگرشی جدید ظهور کرد و آن اینکه مشاهده جزئیات، گرچه توان اثبات قضایای کلی در علوم تجربی را ندارد، لکن جزئیات به عنوان شواهد محدود می‌تواند قضایای کلی در علوم را تأیید (confirm) کنند. البته اگر شواهد نامناسب با فرضیه علمی باشند، آن فرضیه را تضعیف (disconfirm) می‌کنند.

در این دیدگاه، نه اثبات قطعی و نه ابطال قطعی هیچ‌کدام مورد پذیرش نیست، بلکه آنچه در ارتباط جزئیات با قضیه یا فرضیه کلی مورد قبول است، تأیید و تضعیف است. بدین‌سان نظریه تأیید در دامان اثبات‌گرایی، ابطال‌گرایی و مناقشات در این دو دیدگاه پرورده شد.

## ۲. تعریف و ملاک تأیید

به نظر می‌رسد اولین بحث در باب نظریه تأیید، بحث از تعریف تأیید باشد. لکن در نوشته‌های مربوط به نظریه تأیید، تعریف دقیق و مطابق با موازین منطقی کمتر به چشم می‌خورد. اگر به دایرةالمعارف‌های فلسفه و معرفت‌شناسی، مدخل Confirmation مراجعه شود، مشاهده می‌شود که عموم تعاریفی که از تأیید ارائه می‌شود، دوری است.

شاید کسی ادعا کند که مفهوم تأیید بدیهی است، ولی باید به این امر توجه کرد که حتی اگر چنین باشد ادعای بداهت یا شهودی بودن نباید ما را به ورطه ملاحظات روان‌شناختی بیندازد؛ چراکه در مباحث فلسفی و معرفتی باید از این ملاحظات برکنار بمانیم؛ چون احاله امور به احساس درونی و شهود و امثال اینها زمینه را برای نوعی نسبییت فراهم می‌آورد.

به هر حال مسئله‌ای که در نوشته‌های فلسفه علم و زمینه‌های مربوط به این علم برجسته شده، مسئله معیار و ملاک تأیید است. نخستین اندیشمندی که در جهت تبیین مفهوم تأیید، معیار و ضابطه‌ای ارائه کرده، نیکود (Nicod) - فیلسوف و منطقدان فرانسوی متوفای ۱۹۲۴م - است. او در کتاب *مبانی هندسه و استقرا* می‌گوید: این قانون را که «الف مستلزم ب است»، در نظر بگیرید؛ یک واقعیت جزئی چگونه می‌تواند احتمال این قانون را تغییر

دهد؟ اگر واقعیت عبارت باشد از حضور ب در کنار مصداقی از الف، این واقعیت را مساعد (favorable) قانون مذکور می‌دانیم؛ ولی اگر واقعیت عبارت باشد از غیبت ب در کنار الف، آن را با قانون فوق نامساعد (unfavorable) می‌دانیم. معقول است که فقط دو نوع تأثیر مستقیم بین واقعیت و احتمال یک فرضیه داشته باشیم... پس تأثیر کامل حقایق جزئی بر احتمال قضایای کلی یا قوانین به وسیله این دو رابطه اولیه - که ما آنها را تأیید و بی‌اعتبارسازی (invalidation) می‌نامیم - انجام می‌گیرد (نیکود، ۱۹۳۰، ص ۲۱۵).

گرچه نیکود قانون را به صورت قضیه حملی ابراز کرده، ولی براساس منطق جدید، قانون به صورت قضیه شرطی بیان می‌شود؛ مثلاً «هر کلاغی سیاه است» را به صورت «هر x اگر کلاغ باشد آن گاه سیاه است» تفسیر می‌کنند. با توجه به این نکته معیار نیکود را می‌توان چنین بازخوانی کرد: اگر امری مصداق و فردی از مقدم و نیز تالی قضیه شرطی بیانگر قانون باشد، این امر موید قضیه کلی است. اگر امری فرد مقدم بود ولی مصداق تالی نبود، تضعیف‌کننده قضیه کلی مذکور است. مثلاً اگر a شیئی باشد که هم کلاغ باشد و هم سیاه، چنین شیئی موید قضیه «هر کلاغی سیاه است» می‌باشد؛ ولی اگر a کلاغ باشد ولی سیاه نباشد، تضعیف‌کننده قضیه فوق است.

### ۳. بررسی معیار نیکود

یکم: از سخن نیکود چنین برمی‌آید که او تأیید را رابطه‌ای بین شیء خارجی و قضیه کلی بیانگر قانون قلمداد می‌کرده است، حال آنکه همپیل معتقد است که تأیید را باید رابطه‌ای بین گزاره‌ها بدانیم؛ یعنی رابطه‌ای بدینم بین جمله حاکی از شاهد مفروض خارجی مثل a و جمله دیگری که حاکی از قضیه کلی موردنظر ماست. همپیل دو دلیل بر سخن خود اقامه کرده است: یکی اینکه همیشه شاهدهی که در جهت تأیید یا تضعیف فرضیه‌ای علمی اقامه می‌شود، در قالب جمله و گزاره‌ای که ویژگی گزاره مشاهدتی را بیان دارد، بیان می‌شود؛ دیگر اینکه: اگر تطابق میان تأیید و استنتاج منطقی را دنبال کنیم بسیار مفید است. همان‌گونه که در منطق قیاسی، مقدمات و نتیجه استنتاج همه به صورت جمله بیان می‌شوند، در بحث ما هم بهتر است داده‌های موید فرضیه را در قالب جملات ارائه کنیم (همپیل، ۱۹۶۵، ص ۲۲)؛

دوم: نیکود بین یک واقعیت و قضیه کلی بیانگر قانون فقط رابطه تأیید و یا رابطه تضعیف را می‌دیده است حال آنکه رابطه سوم می‌توان در نظر گرفت و آن اینکه واقعیت خارجی نه مؤید فرضیه‌ای باشد و نه مضعف آن، بلکه نسبت به آن فرضیه علمی، نسبت بی‌طرفی یا خنثا داشته باشد. چه وقتی چنین نسبتی محقق می‌شود؟ آن هنگام که شیء a نه مقدم قضیه کلی شرطی را برآورده کند و نه تالی آن را... (همان، ص ۱۱)؛

سوم: معیار نیکود فقط بر فرضیه‌هایی قابل تطبیق است که در قالب شرطی کلی قابل بیان باشند ولی در مورد فرضیه‌هایی که دارای سور وجودی‌اند، قابل تطبیق نیست؛ چراکه گزاره دارای سور وجودی قابل برگرداندن به قضیه شرطی نیست، بلکه به صورت ترکیب عطفی قابل بیان است. در تمامی کتب منطق جدید و نمادین این مطلب پذیرفته شده است (برای نمونه، ر.ک: موحد، ۱۳۷۹، ص ۱۵۰ به بعد؛ نوی، ۱۳۷۷، ص ۸۷)؛

چهارم: معیار نیکود یک معیار صوری محض نیست، بلکه معیاری است که به ماده هم وابستگی دارد. توضیح آنکه قضیه «هر کلاغی سیاه است» را در نظر بگیرید. این قضیه به این صورت نمادین می‌شود:

قضیه «هر کلاغی سیاه است» را در نظر بگیرید. این قضیه به این صورت نمادین می‌شود:

[سیاه بودن  $x$   $\Rightarrow$  کلاغ بودن  $x$ ] (x): ق ۱

قضیه فوق با این بیان هم قابل ارائه است که «هر غیر سیاهی غیر کلاغ نیست» که به تعبیر نمادین چنین می‌شود:

[غیر کلاغ بودن  $x$   $\Rightarrow$  غیر سیاه بودن  $x$ ] (x): ق ۲

قضیه ۱ و ۲ به لحاظ منطقی هم‌ارز و معادل با همدیگرند. اگر معیار نیکود، صوری محض بود و به ماده هیچ وابستگی نداشت باید هرچه مؤید ق ۱ است مؤید ق ۲ هم باشد و بالعکس؛ حال آنکه می‌بینیم یک شیء نسبت به ق ۱ مؤید و نسبت به ق ۲ خنثاست؛ مثلاً اگر  $a$  کلاغ و سیاه باشد، ق ۱ را تأیید می‌کند ولی نسبت به ق ۲ خنثاست؛

#### ۴. شرط هم‌ارزی یا معادله بین قضایا و بررسی آن

همپل معتقد است که باید «شرط هم‌ارزی» (equivalence condition) را به ضابطه نیکود افزود تا بعضی اشکالات وارد بر نیکود مرتفع شود.

هم در منطق سنتی و هم در منطق جدید، قضایا و گزاره‌هایی با هم «معادل» یا «هم‌ارز» (equivalent) هستند. در منطق سنتی، مبحثی تحت عنوان «احکام قضایا» وجود دارد که در آن به تعریف و شرایط عکس مستوی، عکس نقیض مخالف و موافق، نقض موضوع، نقض محمول و نقض الطرفین می‌پردازند. این بحث‌ها در کتب معتبر و مفصل منطق سنتی آمده است (برای نمونه، ر.ک: ابن سینا، ۱۳۸۳ق، ص ۷۵ به بعد؛ غزالی، ۱۴۲۱ق، ص ۱۰۱ به بعد؛ طوسی، ۱۳۲۶، ص ۱۵۸ به بعد؛ قطب رازی، ۱۲۹۴ق، ص ۱۷۴ به بعد). مثلاً اگر قضیه اصلی این باشد که «هر انسانی حیوان است»، عکس مستوی آن «بعضی حیوان‌ها انسان‌اند» می‌باشد که همانند قضیه اصلی صادق است. در منطق جدید هم مثلاً قضیه شرطی  $P \Rightarrow Q$  معادل و هم‌ارز با  $\sim Q \Rightarrow \sim P$  و نیز معادل با  $P \vee \sim Q$  و یا معادل با  $(P \wedge \sim Q) \sim$  شمرده می‌شود؛ چراکه جدول ارزشی همه این گزاره‌ها کاملاً بر هم منطبق است؛ یعنی مثلاً در هر ستونی که ارزش یکی از این قضایا T یعنی صادق است، ارزش بقیه هم T است و اگر ارزش F یعنی کاذب است، همگی دارای ارزش F هستند.

همپل گفته: برای اینکه این اشکال بر ضابطه نیکود وارد نشود که چرا طبق این ضابطه شیء خاصی مثل  $a$  فرضیه‌ای مثل «هر کلاغی سیاه است» را تأیید می‌کند، ولی فرضیه هم‌ارز با آن مثل «هر غیر سیاهی غیر کلاغ است» را تأیید نمی‌کند، باید این ضابطه رعایت شود که هر شهادی که فرضیه‌ای را تأیید کند، باید فرضیه معادل با آن را نیز تأیید کند (همپل، ۱۹۶۵، ص ۱۱-۱۲). البته این سخن (رعایت شرط هم‌ارزی) در مورد تضعیف شاهد هم صادق است. در غیر این صورت، تأیید یک شاهد، به نحوه تنسیق و بیان فرضیه بستگی پیدا می‌کند. به دیگر سخن، دانشمندی که در جست‌وجوی شواهدی برای تأیید فرضیه خاصی است، باید خود را به بیان خاصی از فرضیه مقید کند؛ چون ممکن است اگر فرضیه به صورت «هر الف ب است» اظهار شده باشد، شواهد مؤیدی برای آن

داشته باشیم؛ ولی اگر به صورت «هر غیر ب غیر الف است» اظهار شده باشد، دیگر آن شواهد مؤید فرضیه نباشد. حال آنکه دانشمند در مقام اظهار یک قانون خود را مقید و محدود به بیان خاصی از آن قانون نمی‌بیند. لکن مناقشه‌ای در اینجا می‌توان کرد و آن اینکه فرضاً قضیه‌ای مثل «هر کلاغی سیاه است» با جست‌وجو در عالم طبیعت و یافتن مواردی از کلاغ سیاه تأیید شد. آیا دیگر «هر غیرسیاهی غیر کلاغ است» که با قضیه قبلی هم‌ارز است، محتاج تأیید است؟ در منطق - چه سنتی و چه نوین - وقتی بحث هم‌ارزی و معادله گزاره‌ها مطرح می‌شود، بدین منظور است که با پذیرش صدق قضیه اصلی، قضیه مثلاً عکس نقیض به طور قهری اثبات شده باشد، نه اینکه قضیه دوم هم‌ارز هم باز محتاج اثبات باشد. در بحث فعلی هم اگر فرضیه‌ای تأیید شد، هم‌ارز آن قهراً تأیید شده است و برای تأیید قضیه هم‌ارز محتاج جست‌وجو و بررسی شواهد نیستیم تا این مشکل پیش آید که آیا شیء a همان گونه که مؤید قضیه نخست است، تأییدکننده قضیه هم‌ارز دوم هم هست یا نه؟

### ۵. پارادوکس تأیید و منشأ آن در نظر همپل

دیدیم که همپل برای رفع یکی از نواقض معیار نیکود، پیشنهاد داد که شرط هم‌ارزی را با معیار نیکود ترکیب کنیم. اما همپل متفطن به نکته‌ای عجیب شد و آن این بود که اگر شرط هم‌ارزی را بپذیریم پس a که کلاغ سیاهی است و طبعاً مؤید گزاره (۱) «هر کلاغی سیاه است»، باید مؤید گزاره (۲) «هر غیرسیاهی غیر کلاغ است» هم باشد. چون گزاره (۱) و (۲) هم‌ارز هستند.

نتیجه تعجب‌آوری که همپل بدان رسید این بود که می‌توان گفت هر چیزی که غیرسیاه و غیر کلاغ باشد، مثل مداد قرمز، گاو قهوه‌ای و کفش زرد، مؤید گزاره «هر کلاغی سیاه است» می‌شود.

همپل منشأ این پارادوکس را دو امر می‌داند:

۱. در تأیید، ما بر شهودی گمراه‌کننده (misleading) اعتماد کرده‌ایم (همان، ص ۱۸). توضیح آنکه اگر از شخصی بپرسیم که گزاره «هر کلاغی سیاه است» چگونه تأیید می‌شود، به طور شهودی و از طریق دریافت‌های وجدانی / ارتکازی خویش پاسخ می‌دهد که با مشاهده مصداق‌هایی از کلاغ سیاه گزاره فوق تأیید و با مشاهده مصداقی از کلاغ غیرسیاه، گزاره مذکور ابطال می‌شود و چیزهایی که غیر کلاغ‌اند، نسبت به این گزاره خنثا و بی‌طرف هستند. این نکته را شفلر به خوبی توضیح داده است (شفلر، ۱۹۶۳، ص ۲۳۶-۲۵۲).

حال آنکه به نظر همپل گزاره‌ای با شکل «هر Q، P است» در مورد رده خاصی مثل P مطلب اظهار نمی‌کند. بلکه علاقه ما به این است که گزاره مذکور را بر رده خاصی متمرکز کنیم، ولی نباید جهات عملی را با ملاحظات منطقی خلط کرد. به لحاظ منطقی محتوای «هر Q، P است» این است که «هر چیزی یا P نیست و یا P است که حتماً Q هم هست». با توجه به این تحلیل منطقی نمی‌توان چیزی یافت که نسبت به گزاره فوق بی‌تفاوت باشد، بلکه همه چیز یا مؤید گزاره فوق است و یا تضعیف‌کننده آن. پس شهود و ارتکاز ما بر خلاف منطق است.

نادرستی این شهود از اینجا روشن می‌شود که اگر قضیه‌ای مثل «هر کلاغ سیاه است» در مورد رده خاصی سخن دارد، اولاً این رده از موجودات به هیچ وجه معین نشده است؛ ثانیاً این رده با توجه به سیاق کلام متفاوت می‌شود.

توضیح اینکه اگر کسی مدعی باشد که قضیه مذکور در مورد رده کلاغ است، جای این پرسش است که چه کلاغی مورد نظر است؟ کلاغ مشاهده شده یا مشاهده نشده؟ کلاغ در زمان فعلی یا کلاغ در زمان گذشته و یا کلاغ در زمان آینده؟ کلاغ منطقه فلان یا منطقه دیگر؟ هر کدام از اینها را به عنوان «قلمرو اطلاق» (field of application) اظهار کنید، ملاک و معیاری ندارید و یک امر دل‌خواهی و بی‌ملاک عرضه کرده‌اید. به‌علاوه که اگر قلمرو اطلاق را مشخص کنید، قضیه فوق را از کلیت به نحو قضیه حقیقه انداخته‌اید. اصلاً در علوم تجربی هیچ‌گاه قلمرو اطلاقی برای فرضیات علمی اظهار نمی‌کنند؛

۲. منشأ دیگر پارادوکس در نظر همپل، وجود اطلاعات قبلی است که در مقام تأیید دخالت می‌کنند؛ درحالی‌که اگر اطلاعات قبلی دخالت داده شوند، آزمون واقعی تحقق نمی‌یابد (همپل، ۱۹۶۵، ص ۱۹). فرض کنید شخصی در مقام تأیید فرضیه «همه نمک سدیم‌ها با شعله زرد می‌سوزند» می‌خواهد به آزمون دست بزند. او قطعه یخی را بر روی شعله بی‌رنگی نگه می‌دارد و مشاهده می‌کند که یخ شعله را زرد نمی‌کند. این نتیجه آزمون تأیید می‌کند که «هر چیزی که شعله را زرد نکند، نمک سدیم نیست» و مطابق شرط هم‌ارزی، این آزمون تأیید می‌کند که «هر نمک سدیمی با شعله زرد می‌سوزد».

پارادوکسیکال بودن این تأیید از آن جهت است که ما به طور شهودی بر این باوریم که اصلاً یخ و آزمودن آن هیچ ارتباطی با قضیه «نمک سدیم با شعله زرد می‌سوزد» ندارد؛ ولی همپل می‌گوید علت پارادوکسیکال جلوه کردن چنین تأییدی این است که شاهد را به طور منفرد و تنها در نظر نگرفته‌ایم، بلکه آن شاهد را با اطلاعات قبلی مقرون کرده‌ایم. اگر در همین مثال به جای آزمودن یخ، چیزی را که ساختمان شیمیایی‌اش برای ما مجهول است به شعله آتش نزدیک کنیم و مشاهده کنیم که شعله را زرد نکرد، نتیجه می‌گیریم که آن شیء ناشناخته مشتمل بر سدیم نیست. در اینجا این شیء را مؤید حساب می‌کنیم و تأییدکنندگی آن را پارادوکسیکال نمی‌شماریم؛ چراکه نسبت به این شیء هیچ اطلاعات قبلی‌ای نداریم.

## ۶. بررسی سخن همپل در باب منشأ پارادوکس تأیید

الف) این سخن که فرضیه «هر  $P, Q$  است» به لحاظ منطقی در باب همه اشیا سخن دارد، قابل مناقشه است. اگر همپل مدعی شود که مفاد قضیه «هر  $P, Q$  است» به لحاظ منطقی این است که «هر چیز یا  $P$  نیست یا اگر  $P$  است  $Q$  هم هست» می‌گوییم: این تحلیل منطقی چیزی افزون بر «هر  $P, Q$  است» افاده نمی‌کند. چون این تحلیل منطقی دو بخش دارد: بخش اول آن این است که هر چیز یا  $P$  است یا  $\sim P$ . این بخش که یک راستگوی منطقی است و هیچ نیازی به شواهد عینی و تأیید آنها ندارد؛ یعنی مفاد این بخش امری تجربی نیست. بخش دوم این تحلیل هم که همان فرضیه اصلی است که اگر چیزی  $P$  باشد  $Q$  است. این بخش مفادی تجربی را افاده می‌کند، ولی مفاد جدیدی نیست؛

ب) سخن دیگر همپل آن بود که در مقام آزمون و بررسی یک شاهد باید اطلاعات جانبی خود را کنار گذاشته تا دخالتی در امر تأیید یا تضعیف فرضیه صورت نگیرد. از همپل می‌پرسیم آیا امکان دارد که دانشمند، در مقام آزمودن یک فرضیه و بررسی شواهد خارجی اطلاعات قبلی‌اش را از ذهن بیرون کند؟ اگر چنین چیزی ممکن



است، پس چرا هم ابطال‌گرایان مثل پوپر و هم تأییدگرایان مثل همپل بر استقرارگرایان که مدعی بودند دانشمند در گام اول پژوهش علمی باید با ذهن خالی به سراغ اشیای پیرامون خویش برود، اشکال وارد می‌کردند و می‌گفتند: اصلاً با ذهن خالی ممکن نیست به سراغ جهان خارج برویم. ذهن هر کس - و از جمله دانشمند - انباشته از «حدس‌ها» و «نظریات» است. چرا همپل در آنجا با پوپر و امثال او هم‌نوا بود، ولی حالا در اینجا همان سخن استقرارگرایان را مورد سفارش قرار داده است؟

به علاوه، فرضاً که خالی کردن ذهن از اطلاعات قبلی امر ممکن باشد؛ آیا این امر در مقام پژوهش مطلوب هم هست؟ آیا روش عملی دانشمندان در مقام بررسی پیرامون یک فرضیه علمی این نیست که تا جایی که ممکن است از اطلاعات مختلف پیرامون موضوع مورد بررسی، کمال بهره را می‌گیرند؟

در پایان این بخش از مقاله، نکته‌ای می‌افزاییم و آن اینکه آیا این سخن همپل که «همه چیز در جهان باید یا مؤید فرضیه‌ای مثل هر کلاغی سیاه است باشد و یا مضعف آن و معنا ندارد که چیزی نسبت به این نظریه خنثا باشد؛ چراکه فرضیه فوق قلمرو اطلاقش شامل همه چیز می‌شود»، با این سخن او که در مقام بررسی معیار نیکود می‌گفت: «در نظر نیکود فقط دو رابطه بین یک شیء و قضیه کلی تصویر شده است: تأیید و تضعیف حال آنکه رابطه سومی هم قابل تصویر است و آن خنثا بودن یک واقعیت نسبت به یک قضیه کلی» تهافت و ناسازگاری ندارد؟ (همان، ص ۱۱).

#### ۷. چند راه‌حل پیشنهادی برای پارادوکس تأیید

یکم: هوسیاسون (Hosiasson) در مقاله‌ای به پارادوکس تأیید پرداخته است (هوسیاسون، ۱۹۴۰). وی در این مقاله با کمک «درجات تأیید» (degrees of confirmation) چنین راه‌حلی ارائه می‌کند. اگرچه او می‌پذیرد که چون قضیه «هر کلاغی سیاه است» با قضیه «هر غیرسیاهی غیر کلاغ است» هم‌ارز و معادل است، پس یافتن شیء غیرسیاه غیر کلاغ مؤید «هر کلاغی سیاه است» می‌باشد؛ لکن درجه تأیید شیء غیر سیاه غیر کلاغ نسبت به قضیه مذکور آن قدر ضعیف است که گویا شیء غیرسیاه غیر کلاغ هیچ تأییدی برای قضیه فوق ندارد. پس پارادوکس پیش نمی‌آید.

چرا درجه تأیید شیء غیرسیاه غیر کلاغ برای قضیه «هر کلاغی سیاه است»، بسیار ضعیف است؟ هوسیاسون معتقد است که چون طبقه «کلاغ‌ها» بسیار محدودتر از طبقه «اشیا غیرسیاه» می‌باشد، حال اگر کلاغ سیاه یافتیم، سهم بیشتری در تأیید قضیه «هر کلاغ سیاه است» دارد تا اینکه شیء غیرسیاه بخواهد قضیه «هر غیرسیاهی غیر کلاغ است» را تأیید کند. با توجه به درجات تأیید، گاهی درجه تأیید آن قدر کوچک می‌شود که به حساب نمی‌آید و بنابراین تأییدکنندگی شیء غیرسیاه غیر کلاغ برای «هر کلاغی سیاه است» متمایل به صفر می‌شود و دیگر مؤید به حساب نمی‌آید تا پارادوکس تأیید مطرح شود.

سخن هوسیاسون با روش عملی دانشمندان هم مطابقت دارد؛ چراکه آنان برای تأیید فرضیه‌های علمی به سراغ شواهد مستقیم می‌روند، نه سراغ اشیای دیگر. برای بررسی فرضیه‌ای مثل «مس هادی الکتربسته است» سراغ مس‌ها می‌روند نه سراغ «غیرهادی الکتربسته».

همپل می‌گوید: سخن در بحث پارادوکس تأیید بر سر جنبه کیفی تأیید است و کاری به جنبه کمی تأیید ندارد (همپل، ۱۹۶۵، ص ۴۸)؛ ولی سخن هوسیاسون مبتنی بر درجات تأیید است؛ یعنی جنبه کمی تأیید مدنظر اوست. همچنین سخن هوسیاسون براساس این فرض صحیح است که طبقه کلاغ‌ها به لحاظ عددی کوچک‌تر از اشیای غیرسیاه باشد؛ درحالی که باید اثبات کند همیشه طبقه P کوچک‌تر از Q~ باشد نه خصوص کلاغ‌ها و غیرسیاه‌ها. دوم: واتکینز (Watkins) مدعی است اگر نظریه پوپری در باب تأیید را بپذیریم، پارادوکس تأیید به طور کامل اجتناب‌پذیر است؛ چون پوپر تأیید را به صرف یافتن نمونه‌ای که با فرضیه موردنظر هم‌شکلی (conform) داشته باشد، نمی‌داند بلکه تأیید را براساس آن نمونه‌هایی که توسط تلاش ناموفق در ابطال مشخص می‌شوند، تفسیر می‌کند. مثلاً فرضیه «هر کلاغی سیاه است» با گزاره «a کلاغ سیاه است» تأیید می‌شود نه به این سبب که گزاره اخیر نمونه‌ای از فرضیه فوق است، بلکه به این دلیل که این گزاره آزمون رضایت‌بخشی نسبت به فرضیه را گزارش می‌کند؛ یعنی گزارش می‌کند که کلاغی مثل a برای سیاه نبودن (ابطال هر کلاغی سیاه است) مورد آزمون قرار گرفت، ولی آزمون ناموفق بود و a سیاه از آب درآمد.

با توجه به این تفسیر از تأیید، گزاره‌های در باب اشیا غیرکلاغ که گزارشی از آزمون فرضیه موردنظر نمی‌دهند، نمی‌توانند تأییدکننده فرضیه «هر کلاغی سیاه است» به حساب آیند (شفلر، ۱۹۶۳، ص ۲۶۹-۲۷۰). پس پارادوکس پیش نمی‌آید. واتکینز که شرط هم‌ارزی یا معادله را می‌پذیرد، چگونه می‌تواند ادعا کند که مثلاً a تأیید «هر کلاغی سیاه است» می‌کند، ولی مؤید «هر غیرسیاهی غیر کلاغ است» نیست؟! اگر این دو قضیه هم‌ارزند و باید هر چیزی که مؤید یکی بود، مؤید دیگری هم باشد، این ادعای واتکینز چه وجهی دارد؟!

سوم: بسکر (Bhaskar) مدعی است موضوع در قوانین علمی طبایع اشیا می‌باشد و محمول در قوانین خصوصیتی از خصوصیات ذاتی موضوع است. پس فرضیه «هر کلاغی سیاه است» در باب «کلاغ»، که یک طبیعت و ماهیت است، سخن دارد ولی فرضیه «هر غیرسیاهی غیر کلاغ است» که موضوع آن «غیرسیاه» است، اصلاً در باب کلاغ و طبیعت آن سخنی ندارد؛ بلکه در مورد «رنگ غیرسیاه» سخن می‌گوید و این فرضیه ربطی به فرضیه «هر کلاغی سیاه است» ندارد تا بخواهد آن را تأیید یا تضعیف کند (بسکر، ۲۰۰۸، ص ۲۲۴).

لکن باید توجه کرد که اگر هم‌ارزی دو فرضیه فوق را بپذیریم، چگونه می‌توان این دو را بی‌ربط با هم دانست؟ یقیناً بسکر نمی‌خواهد مدعی شود که نسبت دو فرضیه مذکور مثل نسبت «هر کلاغی سیاه است» با فرضیه «هر فلزی هادی الکتریسیته است» می‌باشد.

### نتیجه‌گیری

در پایان این مقاله، نظر نگارنده در خصوص پارادوکس تأیید به طور خلاصه ارائه می‌شود. اولاً به نظر می‌آید که شرط هم‌ارزی قابل دفاع نیست، گرچه در موارد متعددی همپل بر این شرط اصرار می‌کرد؛ یعنی چنین نیست که اگر قضیه‌ای، مفادی تجربی داشت و طبعاً از راه شواهد قابل تأیید باشد، لزوماً قضیه

هم‌ارز با آن هم محتاج تأیید از راه شواهد باشد؛ چراکه گاهی قضیه نخست محتاج تأیید از راه شواهد است ولی بعد از تأیید شدن، قضیه‌ای دیگر که به لحاظ منطقی هم‌ارز با قضیه نخست است، لازمه منطقی آن به حساب می‌آید و چون چنین است بدون مراجعه به جهان خارج و یافتن شواهد خارجی این قضیه جدید را می‌پذیریم. به تعبیری قضیه جدید را نمی‌توان قضیه‌ای تجربی دانست تا سخن از تأیید توسط شواهد خارجی به میان آید.

ظاهراً یکی از مناشی پارادوکس همین ضمیمه کردن شرط هم‌ارزی به معیار نیکود باشد. اگر این شرط را به صورتی که در بالا گفتیم کنار بگذاریم، پارادوکس برطرف می‌شود؛

ثانیاً بر فرض رعایت شرط هم‌ارزی هم می‌توان از گیر پارادوکس خلاصی یافت. می‌گوییم: در فرضیه «هر کلاغی سیاه است»، موضوع کلاغ است ولی در فرضیه هم‌ارز با آن یعنی «هر غیرسیاهی غیر کلاغ است» موضوع غیرسیاه است. حال در موضوع فرضیه اخیر دقت می‌کنیم. غیرسیاه یعنی چه؟ سیاه و غیرسیاه صفاتند. پس محتاج موصوفاند. بنابراین غیرسیاه یعنی مثلاً کاغذ غیرسیاه، کفش غیرسیاه، چوب غیرسیاه و امثال اینها؛ یعنی «غیرسیاه» طبیعت مستقلی ندارد، بلکه وصف قائم به ذوات است.

پس از پذیرش این مقدمه می‌گوییم: اشیای غیرسیاه را می‌توان به دو دسته کلاغ‌ها و غیر کلاغ‌ها تقسیم کرد. بنابراین فرضیه «هر غیرسیاهی غیر کلاغ است» را می‌توان به این ترکیب عطفی برگرداند که «هر کلاغی که غیر سیاه است، غیر کلاغ است» و «هر غیر کلاغی که غیرسیاه است، غیر کلاغ است». قسمت دوم این ترکیب که یک توتولوژی است و هر توتولوژی و همانگویی راستگوی منطقی است و هیچ نیازی به تأیید از راه شواهد ندارد. قسمت اول این ترکیب که در مورد کلاغ غیرسیاه است، با کفش زرد و چوب قرمز تأیید نمی‌شود؛ چراکه کفش زرد و یا چوب قرمز، کلاغ غیرسیاه نیستند.

پس باید توجه کرد که براساس پارادوکس، هر شیء غیرسیاه غیر کلاغ مؤید «هر کلاغی سیاه است» می‌باشد؛ درحالی‌که با توجه به تحلیل عرضه‌شده فرضیه «هر غیرسیاهی غیر کلاغ است» که هم‌ارز با «هر کلاغ سیاه است»، به دو بخش تحلیل شد؛ بخشی از آن همان گویی و بی‌نیاز از تأیید است و بخش دیگر آن هم با اموری مثل کفش زرد تأیید نمی‌شود. پس پارادوکس چگونه و از کجا حاصل می‌شود؟

البته پذیرش ذات برای اشیا، پیش فرضی بود که اساس بخشی از پاسخ ما به پارادوکس را تشکیل می‌داد. امروزه یکی از مباحث بسیار چالشی همین بحث از «ذات» برای اشیا طبیعی است. ذات‌گرایی از امور پذیرفته شده در دیدگاه سنتی منطقی و فلسفه است؛ ولی این پیش فرض محتاج بحث جدی است که از حوصله این مقاله خارج است.

منابع.....

- ابن سینا، حسین بن عبدالله، ۱۳۷۵ق، *الشفاء المنطق*، (۵)، البرهان، تحقیق ابوالعلاء عقیفی، قاهره، المطبعة الاميرية. —، ۱۳۸۳ق، *الشفاء المنطق*، (۴)، القیاس، تحقیق سعید زائد، قاهره، الهيئة العامة لشئون المطابع الاميرية. بغدادی، ابوالبركات، ۱۳۷۳، *المعتبر فی الحكمة*، اصفهان، دانشگاه اصفهان.
- ساوی، عمر بن سهلان، ۱۹۹۳م، *البصائر النصيرية*، تحقیق رفیق العجم، بیروت، دارالفکر اللبنائی. سهروردی، شهاب‌الدین، ۱۳۳۴، *منطق التلویحات*، تحقیق علی اکبر فیاض، تهران، دانشگاه تهران.
- صدر، سیدمحمدباقر، ۱۴۰۲ق، *الاسس المنطقية للاستقراء*، ط. الرابعه، بیروت، دار التعارف للمطبوعات. طوسی، نصیرالدین، ۱۳۲۶، *اساس الاقتباس*، تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، تهران، دانشگاه تهران.
- غزالی، ابوحامد، ۱۴۲۱ق، *معیار العلم فی فن المنطق*، تحقیق علی بوملحم، بیروت، دار و مكتبة الهلال. فخررازی، محمدین عمر، ۱۳۷۳، *شرح عمون الحكمة*، تحقیق احمد حجازی و احمد السقاء، تهران، منشورات مؤسسه الصادق. —، ۱۳۸۱، *منطق المالمخص*، تصحیح فرامرز قراملکی، تهران، دانشگاه امام صادق. ۱۳۶۹، *درة التاج*، تحقیق محمد مشکوة، تهران، حکمت. قطب‌رازی، قطب‌الدین محمودین ضیاء‌الدین، ۱۳۶۹، *درة التاج*، تحقیق محمد مشکوة، تهران، حکمت. قطب‌رازی، قطب‌الدین، ۱۲۹۴ق، *لوامع الاسرار فی شرح مطالع الانوار*، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی. لازی، جان، ۱۳۷۷، *درآمدی تاریخی به فلسفه علم*، ترجمه علی پایا، چ دوم، تهران، سمت.
- مصباح، محمدتقی، ۱۳۷۳، *شرح برهان شفاء*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی. —، ۱۴۰۵ق، *تعليقة على نهاية الحكمة*، قم، مؤسسه در راه حق. موحّد، ضیاء، ۱۳۷۹، *درآمدی بر منطق جدید*، تهران، علمی و فرهنگی.
- نبوی، لطف‌الله، ۱۳۷۷، *مبانی منطق جدید*، تهران، سمت.
- Bacon, Francis, 1995, *Novum Organum*, tr. by P. Urbach and J. Gibson, Open — Court, Illinois, 2d printing.
- Bhaskar, R, A, 2008, *Realist Theory of Science*, Routledge, London and New York.
- Crombie, A. C., 1962, *Robert Grosseteste and the Origins of Experimental Science*, Oxford, Clarendon Press.
- Hempel, C. G, 1965, *Aspects of Scientific Explanation*, New York and London, Free Press and Collier - Macmillan Limited.
- Hosiasson, L, 1940, "On Confirmation", in *the Journal of Symbolical Logic*, Vol. 5.
- Nicod, Jean, 1930, *Foundations of Geometry and Induction*, Tr. into English by P. P. Wiener, London: Kegan Paul, Trench, Trubner & Co. Ltd.
- Popper, Karl. R, 1986, *The Logic of Scientific Discovery*, London, Hutchinson, 12th impression.
- Reese, William, 1996, *Dictionary of Philosophy and Religion*, Humenties Press, New Jersey.
- Scheffler, Israel, 1963, *The Anatomy of Inquiry*, Bobbs — Merrill Company, Inc. Indianapolis and New York.

## Confirmation and its Paradox from Hempel's View

Muhammad Baqer Malekiyan / Level Four in Seminary Schools Qom      mb.malekian@yahoo.com

Received: 2019/02/14 - Accepted: 2020/05/12

### ABSTRACT

One of the issues posed in logic since long ago, an issue once arisen in epistemology and now in philosophy of science, is the relationship between the researchers' observations and the general empirical law. Each of those sciences, however, has viewed that issue from a different angle and presented it in a different form. In the philosophy of science, three views are offered in response to that issue: positivism, falsificationism, and confirmationism. In the present article, firstly, we review the first two views, and then, we will discuss the third one, i.e. confirmationism, in a more detailed manner. Later, we will investigate the paradox produced from that view, and finally, we will deal with some solutions for getting free from the paradox of confirmation. This is because if the paradox is not resolved, the question of the relationship between the observations and discovery of the scientific law, not answered by the two former views, will be left unanswered by the confirmationist view as well.

**KEY WORDS:** observation, empirical law, positivism, falsificationism, confirmationism, paradox of confirmation, Hempel.

## Resolving the Problem of the Claim of Universal Validity in Kant's Third Critique

✉ **Sahand Kheyrabadi** / PhD Student of Philosophy of Art in Islamic Azad University, North Tehran Branch  
Sahandkh8@gmail.com

**Muhammad Shokri** / Assistant Professor of Islamic Azad University, North Tehran Branch

**Received:** 2019/11/03 - **Accepted:** 2020/03/15

Mohammadshokry44@gmail.com

### ABSTRACT

In his third critique, Kant sees universal validity possible in aesthetic judgment in two quite different ways. One is requesting the other party to agree, and the second leads to a form of individual freedom and finally collective freedom. These two different paths have made interpreters to reach different opinions. Some, such as Rogerson, claim that Kant's request is moral. Some others, including Guyer, have maintained that it is a cognitive claim. In the present study, we have attempted to present a proper solution for the problem of universal validity of aesthetic judgment, a solution wherein both the beauty in Kant's theory and morality are considered with a reliance on the subjectivity theory.

**KEY WORDS:** Kant, aesthetic judgment, subjectivity, necessity of pleasure, necessity of attention.

# The Philosophy for Children Program: Explanation and Investigation of Lipman's View with a Look at Teachings of Islamic Philosophy

✉ **Fereshta Sheikhi** / MA of Philosophy in Farabi Campus of Tehran University

f.sheikhi@ut.ac.ir

**Abul-Fazl Sajedi** / Professor in IKInstitute

sajedi@qabas.net

**Leyla Sheikhi** / MA of Philosophy in Farabi Campus of Tehran University

l.sheikhi@ut.ac.ir

**Received:** 2019/08/02 - **Accepted:** 2020/03/01

## ABSTRACT

The philosophy for children (P4C) program can be investigated from various angles such as the level of effect of philosophy on children in life skills as well as the comparative study of philosophy for children, and children's psychology and their social life. The present study aims at investigating the critiques on P4C program using the philosophical, educational and psychological sources with a look at teachings of Islamic philosophy. Here, after mentioning the views of the contemporary philosopher, Ayatollah Mesbah Yazdi, regarding the P4C program, we have attempted to deal with the philosophical and educational critiques on this program from the viewpoints presented by Islamic philosophers such as Farabi, Avicenna, Meskawayh, Ghazali, Mulla Sadra, and Allama Tabatabaie. We then attempted to reinforce the critiques on the philosophical foundations of that program in the theological, ontological, anthropological, self-knowledge, epistemological, axiological, methodological, and teleological dimensions. Existence of some inconsistencies in the Lipman's theory has doubled those critiques. In the path to naturalize that program, we must pay attention to the content challenges facing the program.

**KEY WORDS:** philosophical pathology, educational pathology, challenges of philosophy and child, rational education.

## The Conventional Realities from Al-Mizan's View

**Mahdi Borhan Mehrizi**/ Assistant Professor of Encyclopedia in IKI Mehreezi@gmail.com

**Received:** 2019/08/10 - **Accepted:** 2020/02/16

### ABSTRACT

The dispositional factors of the subject for fulfilling natural needs posit perceptions between the subject and his/ her volitional action to incite “volition” and move the agentive faculty to lead the subject to his/ her desirable perfection. These types of perceptions are known as I'tebariyat (conventional or mentally-positing things) dealt with by Allama Tabatabaie in his al-Mizan and other works. The origin of such perceptions goes back to the “nature” of the subject and the type of his/ her creation in the hierarchal orders of the emotional and dispositional faculties. The most important features for I'tebariyat are as follows: imposition of true effects on a conventional subject, being conventional while being rooted in reality, being posited according to material and spiritual benefits, being relied on one's choice and determining volitional behaviors.

Dispositional, insight, reactive and revelational factors are those factors playing role in emergence of I'tebariyat. In one respect, I'tebariyat are divided into “fixed” and “changeable”, and in another respect, into “before convergence” and “after convergence”. The relationship between these two is ‘generality and particularity in some respect’. I'tebariyat are conceivable both as ‘relative’ and ‘absolute’, and are meaningful just in propositions. Thus, the term ‘conventional conceptions’ must be explained in Allama's words. According to Allam's view, I'tebariyat are always false propositions, because in I'tebariyat, the definition of something is attributed to something else.

**KEY WORDS:** I'tebariyat, subject, volitional act, desirable perfection, nature, benefits.



## **Genetic Right and its Philosophical Foundations from the Viewpoint of Transcendental Philosophy**

✉ **Mohammad Hossein Talebi** / Associate Professor of Philosophy of Law in Research Center of Seminary and University mhtalebi@rihu.ac.ir

**Nasirullah Hassanloo** / PhD Student of Philosophy of Law in Baqer al-Olum University

**Received:** 2019/05/26 - **Accepted:** 2020/01/07

nasirollahhasanlou@gmail.com

### **ABSTRACT**

Philosophy of rights as one of the branches of philosophy is a new discipline dealing with a real phenomenon called “right” and the related issues including the conceptual content, existential structure, various types of rights and the right-holders. The study method in this branch of philosophy is making use of rational study regarding the universal precepts of right. “Genetic right” is one of the most important types of right whose holders, include all beings. In the present article, we have investigated the “right” from the viewpoint of the principles of transcendental philosophy from different aspects including the analysis of conceptual structure, existential structure, and the relationship with existence to clarify that the right is equal to the existence. To clarify the main structure of the discussion, we have then dealt with the nature of genetic right and mentioned its existential orders and features, such as concomitance with existence, to fix the status of genetic right as one of the essential accidents of existence to be discussed in philosophy.

**KEY WORDS:** right, genetic right, purposefulness of beings, existence, essential necessity, eternal necessity, essential accidents.

## Terminology of the Concept of Science in Islamic Philosophy

**Ghulam-Hussein Ibrahimi Dinani** / Professor in Tehran University ghdinani@ut.ac.ir

**Abdul-Hussein Khosrow-panah** / Associate Professor in Iran Research Institute of Philosophy  
Akhosropanah@yahoo.com

✉ **Ahmad Imami** / PhD of Islamic Philosophy in Iran Research Institute of Philosophy

**Received:** 2019/03/11 - **Accepted:** 2019/09/25

ahmademami@yahoo.com

### ABSTRACT

In the present article, we have enumerated, after an introduction on the nature of terminology and its meaning for us here, about 50 terms and expressions related to the philosophical concept of “science” or close to its meaning through induction. We have then selected the following terms as appropriate to the philosophical discussions of studying sciences: “consciousness”, “perception”, “knowledge”, “science”, “intellect”, and “reasoning”. In the next step, we have studied the literal meaning of those terms to mention their philosophical conception and their difference from one another by adducing the works of philosophers. In the next step, we have dealt with studying the usage of those terms in philosophical works; and finally, we have suggested the best and most appropriate terms for various aspects of philosophical study of science, such as the epistemological aspect and the ontological aspect of science.

**KEY WORDS:** terminology, semantics, studying concepts, studying usage, science, perception, knowledge, consciousness, intellect, reasoning.

## The Nature of Philosophy

**Mahdi Meshki** / Educator in Department of Philosophy Iki

meshki.qom@gmail.com

**Received:** 2019/02/18 - **Accepted:** 2019/08/06

### ABSTRACT

The scholars have mentioned three things as the criteria for distinguishing sciences: the subject matter, the method, and the purpose. The present study, conducted through an analytical-descriptive method, aims at finding the distinction between the philosophy and other sciences. The important finding of the study is that, firstly, the criterion for distinguishing philosophy from other sciences is the subject matter, not the method. Secondly, we found nothing in the statements of early philosophers to the effect that the feature and the criterion of the philosophy is the rational method. Thirdly, the Islamic philosophy is the philosophy nourished by revelation in its foundations and explanation of its subject matter.

**KEY WORDS:** Sophia, philosophy, modern philosophy, Islamic philosophy, theosophy.

# ABSTRACTS

## The Investigation and Review of Two Solutions Offered by Mulla Sadra in Harmonizing the Theory of Corporeality of Origination of Human Soul with Religious Texts

✉ **Hussein Sa'adat** / MA of Philosophy and Islamic Theology / Tarbiat Modarres University  
hosein.saadat540@gmail.com  
**Reza Akbarian** / Professor in Department of Philosophy / Tarbiat Modarres University  
**Received:** 2019/05/09 - **Accepted:** 2020/01/12  
dr.r.akbarian@gmil.com

### ABSTRACT

Among Mulla Sadra's most important concerns was creating coordination between philosophy and religion. His statement "curse on the philosophy whose laws oppose the Book and the Sunnah" is a familiar statement for all students of transcendental philosophy. On the origination of the soul, however, Mulla Sadra has adopted a way other than paying attention to the appearance of the religious texts (i.e. texts speaking of origination of the soul before the body), believing in the corporeal origination of the soul. Mulla Sadra, who has intelligently noticed the conflict between his own theory and the appearance of the religious texts, offers two way of reconciliation to escape that conflict and create a harmony between his own theory and the religious texts. The first is distinguishing between the soul and the spirit as well as the souls of the perfect men and the non-perfect men; and the second is maintaining a rational existence for the soul.

Here, we seek to use a descriptive-analytical method with a critical approach to investigate and review Mulla Sadra's solutions to reveal his failure in this task.

**KEY WORDS:** origination, eternity, soul, body, rational existence, spirit, corporeality of origination.

# Table of Contents

<b>The Investigation and Review of Two Solutions Offered by Mulla Sadra in Harmonizing the Theory of Corporeality of Origination of Human Soul with Religious Texts .....</b>	<b>7</b>
<i>Hussein Sa'adat &amp; Reza Akbariyan</i>	
<b>The Nature of Philosophy .....</b>	<b>23</b>
<i>Mahdi Meshki</i>	
<b>Terminology of the Concept of Science in Islamic Philosophy .....</b>	<b>35</b>
<i>Ghulam-Hussein Ibrahimi Dinani / Abdul-Hussein Khosrow-panah &amp; Ahmad Imami</i>	
<b>Genetic Right and its Philosophical Foundations from the Viewpoint of Transcendental Philosophy .....</b>	<b>53</b>
<i>Mohammad Hossein Talebi &amp; Nasirullah Hassanloo</i>	
<b>The Conventional Realities from Al-Mizan's View .....</b>	<b>69</b>
<i>Mahdi Borhan Mehrizi</i>	
<b>The Philosophy for Children Program: Explanation and Investigation of Lipman's View with a Look at Teachings of Islamic Philosophy .....</b>	<b>87</b>
<i>Fereshta Sheikhi / Abul-Fazl Sajedi &amp; Lyla Sheikhi</i>	
<b>Resolving the Problem of the Claim of Universal Validity in Kant's Third Critique .....</b>	<b>105</b>
<i>Sahand Kheyrabadi &amp; Muhammad Shokri</i>	
<b>Confirmation and its Paradox from Hempel's View .....</b>	<b>119</b>
<i>Muhammad Baqer Malekiyan</i>	

*In the name of Allah*

# **Ma‘rifat-i Falsafi**

A Quarterly Journal of Philosophical Inquiry

Vol. 17, No. 3

Spring 2020

**A publication by** Imām Khomeini Institute for Education and Research

**Editor in Chief:** Ali Mesbah

**Editor:** Muḥammad Fanā’i Eshkawari

**Deputy Editor:** Maḥmūd Fath’ali

**Coordinator:** Rūhollāh Farīsābādi

## **Editorial Board:**

Dr. Riḍā Akbarīyān: Professor, Tarbiyat Mudarris University

Dr. Muḥammad Fanā’i: Professor, Imām Khomeini Inst. for Education and Research

Hoj. Ghulām-Riḍā Fayyādi: Professor, Imām Khomeini Inst. for Education and Research

Dr. Hussain Ghaffāri: Associate Professor, Tehran University

Hoj. Muḥammad Ḥusainzādeh: Associate Prof., Imām Khomeini Inst. for Education and Research

Dr. Muḥammad Legenhausen: Professor, Imām Khomeini Inst. for Education and Research

Dr. Muḥammad Sa‘īdi Mehr: Professor, Tarbiyat Mudarres University

**You may access this journal on the web at [www.isc.gov.ir](http://www.isc.gov.ir) and [www.sid.ir](http://www.sid.ir)**

**Address:** Ma‘rifat-e Falsafi  
4<sup>th</sup> Level, Imam Khomeini Institute,  
Jomhuri Islami Blvd.,  
Amin Blvd., Qum, Iran  
**Internet:** [www.nashriyat.ir](http://www.nashriyat.ir)

**PO Box:** 37165—186  
**Tel:** Editorial: (25)32936008 & 32113468  
Subscribers: (25)32113474  
**Fax:** (25)32934483  
**E-mail:** [marifat@qabas.net](mailto:marifat@qabas.net)